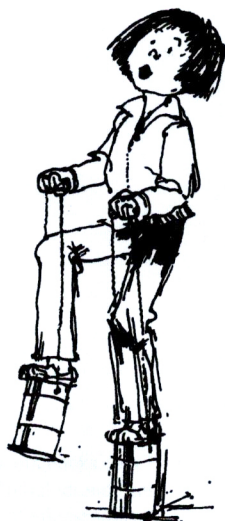


به نام خدا



رامونا و پدرش



فهرست

- ۷ • روزِ حقوق گرفتن
- ۲۵ • رامونا و یک میلیون دلار
- ۵۳ • فانوس کدو حلوایی
- ۷۳ • تلاش رامونا برای نجات
- ۹۹ • انشای بناتریس
- ۱۱۹ • لباس گوسفندی
- ۱۳۷ • رامونا و سه پیشگو

روزِ حقوق گرفتن

– جانمی جان!



این صدای رامونا بود که در آن بعدازظهر اوایل پاییز، روی صندلی، پشت میز آشپزخانه زانو زده بود و فهرست عیدی‌هایش را می‌نوشت. رامونا کویم‌بی کلاس دوم بود. روز خوشی را گذرانده و حالا در فکر هدیه‌های عیدش بود، البته فقط هدیه‌هایی که امیدوار بود بگیرد، نه چیزهایی که باید بدهد! رامونا دوباره زمزمه کرد: «جا - نمی - جان!»

خانم کویم‌بی هم چنان که در یخچال را باز می‌کرد تا ببیند برای شام چه چیزی پیدا می‌کند، گفت: «خدا را شکر که امروز حقوق می‌دهند.»

رامونا که روی کاغذش با مداد ارغوانی کلمه‌ی گلِ سرِ یا
آبرنگ را می‌نوشت، با آهنگ خواند: «جا - نمی - جان!» برای او
به جز کریسمس و روز تولدش، روز حقوق گرفتن پدرش،
بهترین روز بود. چون مادرش نیمه وقت کار می‌کرد و حقوقش
فقط صرفِ قسطِ وامِ اتاق خوابی می‌شد که پارسال به خانه
اضافه کرده بودند.

خانم کویم‌بی پرسید: «حالا چرا این قدر جانمی جان
می‌گویی؟»

رامونا گفت: «خُب، دارم همان‌طور که در کلیسا می‌گویند
فریاد شادی‌ام را به آسمان می‌رسانم، ولی چون آن‌ها
نمی‌گویند که فریاد شادی چه جوری است، من هم از خودم
در آورده‌ام!» او فکر می‌کرد هورا هورا گفتن، آن‌طور که باید و
شاید، خوشحالی‌اش را نمی‌رساند! بنابراین به جای آن،
جانمی جان می‌گفت که هم خوشحالی‌اش را نشان می‌داد و هم
سرو صدای کم‌تری داشت. رامونا در حالی که مرغ مینا^۱ را به
فهرست هدیه‌هایش اضافه می‌کرد، پرسید: «راست نمی‌گویم؟»
خانم کویم‌بی گفت: «چرا، اگر واقعاً خوشحالی، حرفی نیست.»



۱. مرغ مینا از پرندگان خانواده‌ی سار است و در جنوب شرقی آسیا پیدا می‌شود.